

مروری بر آراء و عقاید استاد محمدرضا حکیمی*

درباره ادبیات

[مسلم نادعلی زاده** / محمد صادق طهرانی زاده***]

■ درآمد

در باب چیستی ادبیات و اهمیت و خاصیت آن، اندیشمندان بسیاری سخن گفته‌اند و البته بیشتر آنها از زاویه دید ادیبان به موضوع نگریسته‌اند. گفتار حاضر از آن جهت که دغدغه‌های یک اندیشمند دینی درباره ادبیات است، اهمیت دارد. در این گفتار ابتدا جایگاه ادبیات در تاریخ دین بررسی و سپس به امکانات ادبیات برای تبلیغ دین پرداخته شده است. به نظر می‌رسد امروزه، حوزه‌های علمیه آن‌چنان که باید با ادبیات فارسی مانوس نیستند؛ این مسأله را از تألیفات و ترجمه‌های حوزویان می‌توان دریافت. به همین دلیل در پایان این مبحث، سخنی در باب ترجمه آمده است تا کمی جدی‌تر به این مشکل پرداخته شود. بنا داشتیم با استاد حکیمی در این زمینه‌ها گفت‌وگویی داشته باشیم؛ اما به راهنمایی یکی از شاگردان ایشان، آرای محمدرضا حکیمی را در کتاب‌هایش دنبال کردیم. در این نوشته، بیشتر از کتاب ادبیات و تعهد در اسلام استفاده شده است.

*. نام استاد محمدرضا حکیمی بیشتر فلسفه، دین، تفکیک و ... را به یاد می‌آورد. اما در اینجا به سراغ یکی دیگر از دغدغه‌های استاد رفته‌ایم: ادبیات متعهد. به علت بیماری استاد تلاش‌هایمان برای مصاحبه با ایشان بی نتیجه ماند. آنچه می‌خوانید گزیده‌ای است از آراء استاد محمدرضا حکیمی که در خلال کتب گوناگونشان درج شده است. منبع مورد استفاده ما بیشتر سه کتاب ادبیات و تعهد در اسلام، فریاد روزها و نیز سرود جهش‌ها بوده است.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگر و نویسنده

*** دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگر و نویسنده

■ بلاغت، ناموس (اصل) طبیعی

آفرینندهٔ حکیم، همهٔ کائنات را بر پایهٔ دقیق‌ترین اصول پدید آورده؛ یکی از این اصول، تأثیری است که هر چیز ملایم و لطیفی در وجود انسان به‌جا می‌گذارد. یکی از این چیزها که انسان را مجذوب می‌کند، لفظ فصیح و کلام بلیغ است که در وجود انسان تأثیر مطلوب می‌گذارد؛ و بالعکس لفظ ناهنجار خستگی می‌آورد.

■ بلاغت در قرآن

خود خداوند نیز کتابش را در کاملترین وجه بلاغت و فصاحت نازل کرده است. قرآن از هر نظر معجزه است و جهات کمال آن فقط مربوط به فصاحت و بلاغتش نیست؛ اما همهٔ این جهات در فصیح‌ترین شکل آورده شده است؛ پس بلاغت آن در حدّ اعلی است و این کتاب آسمانی از هر نظر بی‌مانند است.

■ بلاغت اولیای دین

بحث بلاغت در نهاد خلفای خدا نیز فطری بوده است و آنان همگی زبانی شیرین و نرم داشته‌اند. سخنان پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، بعد از قرآن، بلیغ‌ترین سخنان است. آنان عنصر جذبّه را جزء عناصر ذاتی کلام خود قرار داده‌اند. امام صادق علیه‌السلام: «سخن ما را به‌صورت درست نقل کنید؛ واژه‌های آن را صحیح تلفظ کنید؛ زیرا ما خود فصیحیم و درست سخن می‌گوییم».^۱ طبق همین احادیث، ناقلان حدیث حساس بودند تا کلام درست ادا شود.

■ ادبیات و بلاغت در سدهٔ اول و دوم اسلامی

در عرب جاهلی، فصاحت کلام اهمیت داشت و آنان شاعرانی فصیح داشتند. با ظهور اسلام، قرآن نیز با بلاغت و ویژهٔ خود روح ادبی را در جامعه نفوذ داد و آثار ادبی عرب جاهلی را کم‌کم محو کرد. پس از قرآن نیز سخنان پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام باعث رواج ذوق بلاغی در قشرهای مختلف جامعه شد. خطیبان اسلام نیز این سخنان را تکرار می‌کردند. در سده‌های اول و

۱. کلینی، کافی، ۵۲/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲/۱۵۰.

دوم اسلامی، فضای اقلیم اسلام، از ابیاتی درخشان لبریز بود.

■ ادبیات و بلاغت از سده سوم تا هشتم

روحیه یاد شده کم کم به همه جا سرایت کرد؛ کودکان در مکتب‌خانه‌ها و طلاب در مراحل تحصیلی خود با این سخنان بلیغ آشنا می‌شدند و در نتیجه، آثار اسلامی از عنصر ادبی سرشار و از بلاغت لازم برخوردار بود. طالبان علم اسلامی، تا ادبیات را خوب نمی‌فهمیدند، سراغ علم دیگری نمی‌رفتند. ادبیات آن روزگاران ترکیبی بود از: حکم، اقوال، امثال، خُطَب و ... این چگونگی تا حدود قرن هشتم ادامه داشت؛ از این رو نوشته‌های اسلامی آن قرون از نظر ادبی بسیار پر اهمیت است. اکثر عالمان اسلامی (چه مورخ، چه متکلم و ...) دارای سبک و اثر ادبی بوده‌اند.

■ سده‌های بعد تا آغاز سده چهاردهم

توجه به ادبیات و مجهز بودن به این عنصر برای نشر افکار، از قرن هشتم رو به سستی نهاد. پس از این اتفاق، کم کم آثار ادبی رو به سقوط رفتند. این موضوع فرهنگی، روی شاعران مسلمان نیز اثر گذاشت و آنها هم کم کم رو به سقوط رفتند و آن سبب بشکست و آن پیمانه ریخت ...

شاعرانی که بهترین آثار را داشتند رفتند و کسی هم به جای آنها نیامد ...؛ زیرا پرورش چنین افرادی، زمینه فرهنگی می‌خواهد که این زمینه فرهنگی در پس عواملی کم کم به کلی از بین رفت. در عالم تألیف هم چنین شد؛ دیگر نه فیلسوفانی چون ابن سینا داشتیم و نه سفرنامه‌نویسانی چون ناصر خسرو.

■ اهمیت بلاغت در نشر اندیشه

طبق بحث اول (ناموس طبیعی)، این ویژگی که خداوند در نهاد انسان گذاشته (گرایش به زیبایی‌ها) باعث می‌شود که انسان به سوی هر مکتبی که ادبیاتش غنی‌تر و قوی‌تر باشد جذب شود. حتی مکتب‌هایی هستند که بیش از هر چیز به خاطر ادبیاتشان مانده‌اند.

اخلاقیاتی که عالمان اسلامی همواره می‌گویند، وقتی توسط یک شاعر به صورت سخنی بلیغ در می‌آیند، تأثیر بیشتری در نهاد انسان می‌گذارند.

■ ادبیات و بلاغت در عصر حاضر

در این عصر، همراه تحولات همه‌جانبه بشر، ادبیات هم تحول یافته. متفکران غربی گاه از بلاغت چنان استفاده کرده‌اند که یک عرصه ادبی، صورت یک مکتب فلسفی را یافته. پیروان مکاتب جدید، افکار خود را از طریق خلق آثاری چون رمان و نمایشنامه نشر می‌دهند. علت اصلی نفوذ این مکاتب، ادبیات آنهاست؛ نه ابتکار و عمق تفکرشان.

■ اهمیت تفکر ادبی

مقصود از تفکر ادبی، نحوه نگرشی است که انسان آگاه از ادبیات، واجد آن است. آگاه از ادبیات به این معنا نیست که بر صرف و نحو و معانی و ... تسلط داشته باشد؛ بلکه به معنای اطلاع از ادبیات اسلامی و جهانی و نقد و شناخت معیارها و مکتب‌ها و مسائل ادبی مربوط به زمان بعد از جنگ جهانی دوم است. انسان آگاه به این مسائل، آگاه به تفکر ادبی است. چنین انسانی، کما بیش از مسائل دیگر معارف بشری (جامعه‌شناسی، اقتصاد و ...) نیز آگاهی دارد؛ و در واقع، سعه اندیشه دارد.

علوم و تخصص‌ها بدون آگاهی ادبی مذکور، افرادی خشک و محدود اندیش و یک بعدی می‌سازد که چنین انسانی در رابطه با جامعه به مشکلاتی برمی‌خورد و شاید مشکل آفرینی هم بکند. اصولاً محدود اندیشی و رهبری دو امر متضاد است و دریغاً که مصداق‌های خارجی زیادی هم دارد.

اهمیت تفکر ادبی حتی برای مردان متعهد و رهبران مذهبی امری غیر قابل انکار است. سید مرتضی، پیشوای بزرگ شیعه (قرن پنجم هجری) مجالس ادبی و نقد شعر داشت. بسیاری از عالمان در مورد ادبیات، کارهای عمده‌ای کرده‌اند و مقصود همه‌شان، تلطیف ذوق و توسعه افق دید بوده است.

همه این‌ها حاکی از تفکر ادبی است که از راه مطالعه و تحقیق به دست می‌آید. می‌توان آن شناخت را به منزله درخت گرفت و این شناخت را به منزله آب؛ که ثمر دادن درخت به آب است.

■ سده چهاردهم اسلامی

در واقع، حوزه فرهنگی اسلام، از آغاز قرن ۱۴ به شدت نیازمند تجربه حیات ادبی شد. البته این نیاز از سده‌های پیش حس می‌شد؛ این امر جزء وظایف ضروری حوزه اسلام بود. از آغاز این قرن، در شئون گوناگون عقل بشری، رخدادهایی همه‌گیر پیدا شد (روابط جهانی، استعمار و ... رخ نشان داد و کم‌کم زیاد شد). در این میان، ادبیات هم رنگی تازه گرفت (امکان نداشت که در این هیاهو، طلایه‌داران فرهنگ اسلامی درباره غنی‌سازی ادبیات‌شان فکری نکنند).

■ در کشورهای عربی

آثار اسلامی عرب‌ها در ۱۰۰ سال اخیر نشان‌دهنده این است که آنها به این مهم پی برده‌اند و کارهای زیادی در زمینه فرهنگ اسلامی عرضه کرده‌اند و آثاری مطابق با روح زمان آفریده‌اند. یکی از عوامل عمده ترقی ادبی، متفکران اجتماعی بزرگ‌اند که متاسفانه ما ایرانی‌ها خیلی وقت‌ها ارزش آنها را ندانستیم (مثلاً سید جمال‌الدین، شیعه ایرانی همدانی را که تبعید کردیم و به دست دژخیم سپردیم؛ آنها از وی استقبال کردند و از اندیشه‌های او استفاده‌های فراوان کردند). در همین مدت، خیلی از ناشران عرب در ضمن چاپ متون قدیم، آنها را به تحریف کشیدند و مطالب به نفع شیعه را واژگون کردند و خیلی‌ها مانند احمد محمود صبحی، با نشر اباطیلی درباره شیعه، چه صدمه‌هایی که به وحدت اسلامی وارد نکردند ...

با همه این تفاسیر باز هم به این می‌رسیم که ادبیات اسلامی عرب در این مدت نسبت به ما پیشرفت‌های زیادی کرده است. امروز شعر نوی مذهبی عرب (از همه نظر) به هیچ وجه با شعر نوی ما قابل قیاس نیست. افراد باید پس از به دست آوردن مهارت‌های لازم دست به این کار بزنند و وقتی چنین نباشد، گویندگان، فاقد آن اهلیت ادبی لازم می‌شوند. اشخاص و جوانان بدون داشتن آن مبادی لازم کاری می‌کنند و ناشران بی‌اطلاعی هم این کارهای خام را نشر می‌دهند و به این ترتیب فرهنگ مذهب زیر پا گذاشته می‌شود. البته نباید از یاد ببریم که در این ۱۰۰ سال در ایران کارهایی شده که حتی در جهان عرب بی‌مانند است؛ اما زحمات افرادی اندک، این خلأ محسوس را پر نمی‌کند.

■ در ایران

غرض اصلی طرح این بحث، تذکری است به حوزه‌های مذهبی و افرادی که دست به کارهای فرهنگی و مذهبی می‌زنند. در واقع، مقصود، صیانت فرهنگ مذهبی و نجات آن از ابتذال است.

با توجه به مقدمات گذشته (۱۱ بحث گذشته) حوزه‌های علوم دینی مکلف می‌شوند که به مسأله ادبیات و داشتن تفکر ادبی، اهمیتی ویژه بدهند. گذشته از جنبه تکلیف موروثی، مسائل دیگر دنیای جدید، سبک‌ها و مکتب‌های ادبی نویسی پدید آورده است. جهان از نظر ادبی، غیر از جهان در قرن ۱۹ و حتی جهان نیم‌سده اخیر، غیر از جهان نیم‌سده قبلش است؛ زیرا وسیله ارتباطی مردم، زبان و نوشته است و در هر عصری زبان همان عصر نفوذ دارد؛ پس چگونه ممکن است حوزه فرهنگی اسلام به این مسائل بی‌توجه باشد؟ نسل امروز، باید با فرهنگ مذهبی امروزی و جدید خو بگیرد؛ نه اینکه با تألیفات قرون پیش، مورد تعلیم قرار گیرد.

■ تعهد در علوم و ادبیات

در اسلام، همه رشته‌ها در رابطه با تعهد پدید آمده است و این امر حاکی از آگاهی دینی عالمان پیشین است. فلسفه تطبیقی، علم کلام و ... همه و همه در رابطه با حفظ فرهنگ اسلامی پیدا شده‌اند. بخش عمده‌ای از علم بلاغت در خدمت بحث درباره قرآن و اعجازش شکل یافته؛ عالمان آگاه همواره در رابطه با تعهد به تألیف دست می‌زدند؛ پس ادبیات اسلامی، ادبیاتی کاملاً متعهد و جهت‌دار است.

■ آگاهی سابق و آگاهی لاحق در تعهد

نشر فرهنگی که لازمه‌اش تعهد است به صورت خودرو انجام نمی‌گیرد. تعهد، امری است در میان دو آگاهی: آگاهی سابق و آگاهی لاحق. آگاهی سابق، انسان را متعهد می‌کند و آگاهی لاحق آن است که انسان برای ادای تعهد باید از آن برخوردار باشد (آگاهی سابق مربوط به تعیین هدف است و آگاهی لاحق، چگونگی رسیدن به هدف). بدون آگاهی لاحق، به آگاهی سابق نمی‌شود رسید یا اگر برسیم، در حد مطلوب نیست.

■ زبان بزرگ

وسعت اندیشه و آگاهی، امری است که در واقع با فقدان آن، هیچ کار درستی در فرهنگ دینی انجام نمی‌شود. بسیاری از زبان‌هایی که به بقا، نفوذ و انتقال دین و فرهنگ وارد می‌شوند از سر ناآگاهی ناآگاهان است. یکی از نتایج این ناآگاهی، ندانستن تعابیر جدید (زبان زمان) مکاتب دیگر است که زبان این مسأله اندک نیست. متفکرانی که از مکاتب گوناگون زمان اطلاع دارند، گاه ممکن است در بیان مفاهیم حق، از آن زبان و ادبیات استفاده کنند؛ چنانکه عالمان گذشته ما از منطق یونانی در اثبات حقایق دین استفاده می‌کردند. روحانی فاضل درس خوانده، در صورتی که از آن مکاتب آگاه نباشد، فرض می‌کند که گوینده، مفاهیم آن مکاتب را قصد کرده و به این ترتیب در کار توسعه نفوذ فرهنگ اسلامی رخنه می‌افتد.

در اینجا، قشرهای تحصیل کرده که زبان زمان را بهتر درک می‌کنند به این تردید گردن می‌نهند و اینجا آن زبان بزرگ رخ می‌دهد: آن متفکرانی که قصدشان آشتی نسل‌های پر شور عاصی با سنت‌های اصیل است، موفق نمی‌شوند و این روحانی که خواسته دین را حراست کند نیز به موفقیت نمی‌رسد؛ چون عنصر زمان را درست درک نکرده‌اند. در اینجا گاه عوامل دیگری هم چون اختلاف مقاطع نگرش پیش می‌آید و کم‌کم لکه‌های ننگ بر دامن فرهنگ اسلام می‌افتد.

با توجه به این واقعیات، ۳ مسأله در برابر حوزه فرهنگ دینی روحانیت قرار می‌گیرد:

- ۱- توجه به تعلیم عمیق‌تر ادبیات قدیم اسلامی؛
- ۲- توجه به وارد کردن ادبیات جدید در برنامه حوزه‌ها؛
- ۳- لزوم شناخت عمیق عنصر زمان و زبان فرهنگی و فکری امروز.

■ ادبیات قدیم

در حوزه‌های علمی، ادبیات قدیم اسلام آنگونه که باید؛ تدریس نمی‌شود. در سده‌های پیش، دانشجویان روحانی در همهٔ زمینه‌های ادبی آگاهی پیدا می‌کردند و تمرین‌های بیشتری در کار بود. از این رو در ادب عرب مایه‌ای به دست می‌آوردند. اما امروز کتاب‌های قدیم را به‌خاطر سبک نویسنده‌گی قدیمی کنار گذاشته‌اند و از طرفی کتاب جدید دارای ارزش علمی هم کمتر جایگزین شده است. خیلی از این خشک مغزان می‌گویند در ادبیات معطل نشوید و به سراغ

علمی چون فقه و اصول بروید؛ حال آنکه نمی‌دانند زبان اصولی این کلام و تفسیر، ادبیات است. اصولاً کلید فهم هر فرهنگی، ادبیات آن فرهنگ است.

حال اگر طلاب، زبان فرهنگ اسلامی را در نیابند، چگونه می‌توانند این مفاهیم را درک کرده و سپس عرضه کنند؟! آیا واقعاً قرآن و احادیث ائمه علیهم‌السلام با یک/المنجد برای ما قابل هضم می‌شود؟ حال آنکه ما عناصر اصیل زبانی آنها (مجاز، استعاره و ...) را ندانیم؛ حال آنکه این زبان، زبان مادری ما نیست.

آیا کسانی چون شیخ طوسی و علامه حلی از روز اول پس از خواندن ۴ کلمه، شیخ طوسی و علامه حلی از آب درآمدند؟! مثلاً سید مرتضی، خودش چند جلد کتاب شعر دارد و انجمن‌های ادبی و نقد شعر داشته است. در واقع مقدار عمری که در راه ادبیات صرف می‌شود، به صورتی عجیب در دوران بعد جبران می‌گردد؛ زیرا سطح فکر و اندیشه را بالا می‌برد و فرد، معلوماتش درست پیش می‌رود؛ نه خشک و بی‌ربط.

■ ادبیات فارسی

عالمان ما در روزگاران پیش، زبان فارسی را هم به خوبی فرا می‌گرفتند و خود از استادان آن به شمار می‌آمدند و آثارشان از بهترین نمونه‌های فرهنگ اسلامی بود؛ مانند: دانشنامه علایی، کیمیای سعادت (غزالی) و

در ایران برای هر عالم دینی دانستن زبان فارسی ضروری است. رسول تبلیغی و تعلیمی نیز باید زبان و ادبیات قومش را بداند؛ نه اینکه با ندانستن‌هایش، جاذبه فرهنگی اسلام را تباه کند. به هر حال عالمان دینی ما باید به امکانات گوناگون زبان مسلط شوند.

■ ادبیات جدید

در تحصیل ادبیات قدیم باید به مطالعه متون و تمرین شخصی هم پرداخت. آموختن ادب قدیم برای دو نتیجه است: یکی اطلاع از متون و آثار کهن اسلامی و دیگر فهم ادبیات نو. بدون آگاهی از ادب کهن، ادب نو وجود نخواهد داشت. افرادی که بدون آگاهی از نظم و نثر کهن، دست به کاری نو می‌زنند در واقع کاری نکرده‌اند؛ پس با داشتن زمینه مناسب باید به آستانه دگرگونی پای نهاد.

در این سده، ادبیات با تحولی که یافته است، خود در جهت تأیید، تثبیت و تحول، گام برداشته است و این‌ها موجب پیدایش ادبیات نو شده است. بنابراین کسانی که می‌خواهند در این دوره به کار فرهنگی دست بزنند باید به ادب جدید نیز وقوف داشته باشند. منظور از کار فرهنگی، هر نوع علمی است که به گونه‌ای با فکر، معارف و عقاید اسلامی سر و کار داشته باشد (تألیف، ترجمه، نمایش‌نامه، پژوهش مذهبی و ...).

به طبع، طلاب در آئینه زندگی به برخی از کارهای نامبرده مشغول خواهند شد؛ از این رو باید علاوه بر اطلاعاتی از ادب عربی و فارسی، به ادبیات نوین هم آشنایی داشته باشند تا با زمان همگام باشند. این ادب نوین دارای سه شعبه است: «ادب جدید عرب»، «ادب جدید فارسی» و «ادب جدید جهان خارج از اسلام».

باید از جریان‌های ۱۵۰ سال اخیر کشورهای اسلامی آگاهی یافت. شناخت بسیاری از معیارهای ادب جدید عرب و فارسی، به شناخت ادبیات جهان در این قرن و قرن پیش بستگی دارد. در همین شناخت است که رابطه حرکات اجتماعی و فلسفی با ادبیات روشن می‌شود. پس می‌بینیم که بسیار مهم است که ادبیات جدید وارد دروس حوزه شود.

■ شعر، عامل مغفول

هر فرهنگی که زبان شعر را به کار نگیرد، در حق خود کوتاهی کرده است؛ زیرا شعر با روح بشر سر و کار دارد و انسان با شعر در سخن خود پنهان می‌گردد و فکر و اندیشه را منتقل می‌کند. طبع شعر یک لطافت الهی است؛ اما آنچه اسلام ممنوع کرده، انحراف در کاربرد این ودیعه است. شعر موضع‌دار راستین، در کلام پیامبر و پیشوایان دین علیهم‌السلام نیز اهمیت داده شده است. علامه امینی رحمته‌الله می‌گوید:

به برکت قرآن و سنت، گروهی شاعر در میان صحابه پیامبر پیدا شدند که در همه جا با پیامبر همراهی می‌کردند و با شمشیر شعر و تیر سخن از مبادی اسلام دفاع می‌کردند و در میدان جنگ هم همراهی می‌کردند؛ مانند عباس بن عبدالمطلب، کعب بن مالک، نابغه جعدی و ...

روح شاعری این‌ها، دل و جان افراد را تسخیر می‌کرد. کم‌کم زنان شاعره‌ای هم پیدا شدند که از مبادی اسلام دفاع کنند؛ از جمله: خدیجه همسر پیامبر،

خنساء شاعره معروف، عاتکه دختر عبدالمطلب و

به این ترتیب، شاعران اطراف پیامبر به ۳۳ تن می‌رسند. هر کدام از امامان نیز گروهی شاعر زبده داشته‌اند. عالمان بزرگی چون شیخ کلینی رحمته‌الله و شیخ صدوق رحمته‌الله نیز درباره شعر کارهای بزرگی کرده‌اند. کتاب‌های بزرگی چون مناقب ابن شهر آشوب، سراسر آکنده از شعر مذهبی است.

با این همه، چرا در حوزه‌ها این مسأله این قدر مورد غفلت است؟ باید درس شعر و شعرشناسی را مانند علمای سلف، در حوزه‌ها وارد کنیم تا هر کسی هر مهملی را به نام شعر نشر ندهد و کسانی هم که استعداد کافی دارند، به استادان فن رجوع کرده و در این کار پیشرفت کنند. در همه کارها - چه شعر و چه نویسندگی - کاری که از پیش خود انجام شود ارجی ندارد؛ همه باید با استاد فن جلو بروند. در شرح حال عالم بزرگ، علامه شیخ محمد جواد بلاغی نوشته‌اند که مدت‌ها به بغداد آمد تا ادب عرب را بیاموخت؛ این در حالی است که او خودش عرب بود. او می‌دانست که برای یک عالم اسلامی، دانستن ادبیات ضروری است.

■ بحر العلوم و اُزری

اکنون که سخن از اهمیت شعر در فرهنگ دینی شد، این مطلب را به نقل از شیخ عباس قمی در کتاب *فوائد الرضویه* در ذکر احوال «شیخ کاظم اُزری بغدادی» می‌آوریم که:

«سید بحر العلوم او را بر عالمان جلیل، هنگامی که وارد می‌شد مقدم می‌داشت»
می‌بینیم که عالمی چون بحر العلوم، شاعر را بر عالم ترجیح می‌داده؛ عالمانی که مدرّس حوزه بوده‌اند و سرگرم فقه و اصول در نجف؛ اما غافل از آنچه در بغداد و دیگر نقاط حساس رخ می‌داده؛ اما شیخ کاظم اُزری، فریاد عقاید خود را در حساس‌ترین مراکز بغداد سر می‌داده است. طبیعی است که فردی چون علامه بحر العلوم، چنین شاعری را بر چنان عالمانی مقدم بدارد.
البته از عبارت مرحوم محدث قمی چنین برداشت می‌شود که بحر العلوم، ازری را بر مطلق عالمان مقدم می‌داشته است؛ این است روش عالم شیعه آگاه متعهد.

ائمه اطهار علیهم‌السلام و علمای راستین، شاعر متعهد را با عنوان شاعر متعهد می‌دانسته‌اند؛ نه با عنوانی دیگر؛ چون تأثیر موضعی شاعران چنان اهمیت داشته که این گونه با آنها رفتار می‌شده است. وسعت مکتب اسلامی باید موجب شود که معلّمان این مکاتب، همواره جهانی

فکر کنند. بسته‌اندیشی در عالم دینی، گاه چنین به ذهن می‌رساند که حتی خود دین اسلام هم برای آن عالم ناشناخته است! یک‌صدم روشن‌اندیشی بزرگان گذشته، در این روزگار به چشم نمی‌خورد؛ با اینکه اسماً امروزه، روزگار روشن‌اندیشی است. طلاب جوان باید بدانند که همهٔ علوم در مکاسب و دقایق کفایه و صفحات اسفار خلاصه نمی‌شود ...

■ ادبیات کودکان

یکی دیگر از مسائلی که به شدت مورد غفلت است، ادبیات کودکان و جوانان است. مدتی برای کودکان کارهایی صورت می‌گرفت؛ اما باز هم آن، مطالب، تبخّر شایسته را ندارد. باید گروهی به فنون نویسندگی کودک مجهز شوند و سپس دست به نوشتن بزنند. حتی در زمینهٔ صفحه‌آرایی و طراحی نیز باید توجه خاص‌تری مبذول شود.

■ فن ترجمه

واقع این است که امروزه شمار زیادی از متون مذهبی از زبان‌های دیگر به زبان فارسی ترجمه می‌شود. این کار، گاه به صورت حرفه و وسیلهٔ کسب مال درآمد و اصول آن رعایت نمی‌شود. خیلی از متن‌های مذهبی که نثر محکمی دارند، در ترجمه به ابتذال کشیده می‌شوند؛ زیرا مترجمان از حدود امر آگاه نیستند. این روش باعث انزوای فرهنگ دینی است و این سهل‌گیری خیانت به اسلام و فرهنگ اسلامی خواهد بود.

■ تعریف ترجمه

فاضل متبخر، مجد العالی بوستان خراسانی در کتاب خود - طریقهٔ ترجمه - یادآوری می‌کند که مترجم باید بعد از اطلاع کامل از علم بلاغت به کار ترجمه بپردازد. در تعریف ترجمه گفته‌اند: نقل معنی و تحویل کلمه‌ها و جملات از زبانی به زبان دیگر؛ به طوری که اگر کلام ترجمه‌شده به زبان اصلی برگردد، همان معانی و به تقریب همان الفاظ به دست می‌آید (این قید، خیلی مهم است). ترجمه باید در حدّ متن اصلی باشد و فرد مترجم باید به نویسنده بسیار نزدیک باشد. فردی

که به زبان خودش نمی‌تواند نویسندگی کند، چطور می‌خواهد زبانی دیگر را ترجمه کند؟!

■ شرایط مترجم

گاه، کار مترجم از کار نویسندگی سخت‌تر می‌شود. از جمله شرایط لازم برای مترجم که در کتاب *طریقه ترجمه آمده است: «تسلط»، «ذوق» و «سلیقه».* تسلط: مترجم باید قواعد صرف و نحوی، استعارات، اصطلاحات و همه چیز هر دو زبان را بداند همچنین به موضوع مورد توجه نیز باید تسلط کافی داشته باشد. ذوق: مترجم باید ذوق داشته باشد تا مطالب «ممتنع ترجمه» را «ممکن ترجمه» کند. سلیقه: مترجم باید الفاظ را با سلیقه انتخاب کند و در تطبیق مفاهیم، دقت لازم را به جا آورد. فی‌المثل اگر مترجمی، بدون سلیقه، همه کلمات عربی را دانه‌دانه به فارسی تبدیل کند، ترجمه مکروه خواهد شد.

■ زبان ترجمه‌های بد

بسیاری از ترجمه‌های متون مذهبی در سال‌های اخیر به صورت تحت‌اللفظی صورت می‌گیرد و این باعث می‌شود که ترجمه مقبولی به دست نیاید. البته خیلی از متون هم هستند که به این شدت در انحطاط نمی‌افتند؛ اما ضعف آنها بر اهل فن آشکار است و کم‌کم از فصاحت دور می‌شوند و اثری که در نفس آدمی باید بگذارند را نمی‌گذارند؛ حال آنکه شاید اصل خود آن متن، برای کسانی که با آن زبان کاملاً آشنایند، دارای نیرومندترین نفوذ باشد.

■ آگاهی‌های لازم

مترجم به جز صرف و نحو دو زبان، باید بر اصطلاحات، استعارات و... هر دو زبان نیز آگاه باشد؛ که این امر به صورتی عجیب مورد غفلت قرار گرفته. با رجوع به *یک‌المنجد* نمی‌شود ترجمه خوبی به دست آورد؛ بلکه باید با دستور، مجاز و... هر دو زبان نیز آشنا بود.

■ استفاده از لغت‌نامه‌ها

در «ترجمه‌های استادانه»، اساس علمی بر آن است که از فرهنگ‌ها و معاجمی استفاده شود

که همزمان با متن یا نزدیک به آن نوشته شده است؛ زیرا زبان مانند درختان کهنسال است که پیوسته از آن برگ می‌ریزد و باز بر آن برگ می‌روید.

مسئله دیگر، معنای واژه در جمله و در رابطه با حروف و ادات است که در کتب لغت باید مورد توجه قرار گیرد. این یکی از مهم‌ترین مسائل در رابطه با فهم زبان و ترجمه آن است. مثلاً توجه به حروف تعدیه و نوع استعمال آنها در زبان عربی یکی از مهم‌ترین رموز بلاغت است که مثلاً نویسندگان یا مترجم عربی تفاوت بین «ضَرْبَهُ» و «ضَرْبَهُ بِهِ» را بفهمد. رعایت چنین نکاتی است که مقامات بدیع‌الزمان همدانی را بر مقامات حریری ارجحیت می‌دهد.

نکته دیگر که به آن اشاره کرده بودیم، همین توجه به استعارات و مجازات زبان است؛ زیرا «اکثر الکلامُ البُلغاءُ، المجازُ و الکنایهُ و الاستعاره» و مردم غیر عادی، کمتر تعبیرات عادی مصرف می‌کنند.

پس مترجم باید بداند که جملات و تعبیرات استعاری را باید «ترجمهٔ تعبیری» کرد؛ نه «ترجمهٔ واژه‌ای». در مورد ترجمه از عربی به فارسی، باید علاوه بر دانستن علوم عرب، بر تمامی دانش‌های ادب فارسی، وقوف کامل داشته باشد و کار خود را بر استادان فن عرضه کند و اگر مورد پسند آنها بود ادامه بدهد تا در واقع بتواند خدمت کند؛ نه خیانت.

■ انواع ترجمه

فن ترجمه، شعبه‌های گوناگونی دارد و هر شعبه اصول خاص خود را دارد. پاره‌ای از این فنون عبارتند از: فن ترجمهٔ متون کهن، فن ترجمهٔ تلخیصی، فن ترجمهٔ تفصیلی، فن ترجمهٔ شعر به نثر یا نثر به شعر و ... در هر کدام از این ترجمه‌ها، اگر اصول رعایت نشود، کار موفقیت‌آمیزی نمی‌آید؛ اکنون در بیشتر ترجمه‌های مذهبی، اصول رعایت نمی‌شوند. مثلاً سید رضی *نهج البلاغه* را با زبانی شیوا گردآوری کرده که این سخنان نه تنها بلیغ است، بلکه بلاغت را به دیگران هم می‌آموزد. حال وقتی به ترجمه فارسی این کتاب مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که همه خطبه‌ها (توحیدی، جهادی، سیاسی و ...) با همان سبکی نوشته شده که کلمات قصار نوشته شده است؛ حالا چه عرض کنیم از دیگر مسائل ...! آن همه رعایتی که خود امام مبذول داشته‌اند، انگار برای مترجمان اصلاً مطرح نبوده است.

در بسیاری از متون مذهبی دیگر نیز این مصیبت رخ داده است. ترجمه متون مذهبی به

شرط صحت کار، خدمتی بزرگ است و البته به کار دشوار، اجر بیشتر می‌دهند. ساختن یک بنای فرهنگی و ذهنی که قرن‌ها در دست مردمان می‌ماند، کمتر از ساخت یک بنای خارجی نیست. ساختن بناهای فکری عظیم، همچون اصول کافی و تحف العقول، گاه از ساخت یک مسجد با اهمیت‌تر است.

■ اقسام ترجمه

مؤلف کتاب طریقه ترجمه، ترجمه را به سه بخش تقسیم کرده است: «عالی»، «مردول» و «مقبول». هر یک از چهار قسم ترجمه (نثر به نثر، شعر به شعر، نثر به شعر، شعر به نثر) را نیز در زیر این سه نوع آورده است؛ مثلاً: ترجمه عالی شعر به شعر؛ ترجمه مردول شعر به شعر؛ ترجمه مقبول شعر به شعر. مراجعه به این کتاب برای مترجم بسیار سودمند است و با دقت در این کتاب و سپس تمرین، می‌تواند کار را به حد پخته برساند.

■ حکم شرعی ترجمه

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سخن ما را با اعراب درست نقل کنید؛ زیرا ما خود فصیح سخن می‌گوییم».^۱

می‌دانیم که معنا مقدم بر لفظ است؛ بنابراین تأکید امام علیه السلام بر قواعد اعرابی برای رعایت زیبایی کلمات و بعد هم حفظ مراد و مقصود است.

این موضوع را به خاطر اهمیت فراوان آن، عالمان دین به جد مورد بحث قرار داده‌اند. علامه مجلسی رحمته الله علیه ذیل حدیث دیگری (هرگاه معنای سخن امام را دانستی، آن را به هر سبکی به روشنی بازگو)،^۲ می‌گوید: این خبر از اخباری است که نقل به معنا کردن را جایز دانسته است. بعد خود علامه می‌فرماید: «اگر کسی حدیث را خواند، ولی بر اصول بلاغی آن آگاه نشد، نقل به معنا برای چنین کسی جایز نیست؛ بلکه باید خود الفاظ حدیث را عیناً نقل کند».

۱. کلینی، همان، ۵۲/۱؛ مجلسی، همان، ۱۵۰/۲.

۲. مجلسی، همان، ۱۶۳/۲-۱۶۴.

البته باز هم نظر علما درباره صورت اول فرق می‌کند و آن این است که برخی گفته‌اند اگر کسی بر اصول بلاغی هم آگاه شد، باز هم نقل به معنا نکند؛ بلکه خود الفاظ حدیث را عیناً بگوید. برخی دیگر گفته‌اند که نقل به معنا در غیر «حدیث نبوی» جایز است و برای آن دلایل گوناگونی آورده‌اند؛ مثلاً اینکه پیامبر ﷺ فصیح‌ترین زبان را در میان عرب داشته، پس نباید سخن او را تغییر داد. یا اینکه هر ترکیبی از نظر فصل و وصل، تقدیم و تأخیر اجزای جمله و دیگر چیزها معنای خاصی پیدا می‌کند و ...

پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«خداوند آنکس را که سخن مرا شنید و از بر کرد و خوب آموخت و به درستی بازگو کرد، شکفته‌روی دارد؛ چون بسیاری از کسانی که دانشی نقل می‌کنند در حالی که خودشان دانشمند نیستند و بسیاری از کسانی که دانشی را نقل می‌کنند تا به دست دانشمندتر از خودشان می‌افتد.»^۱

این سخن پیامبر ﷺ، دلیل بر این است که نقل به معنا در سخن ایشان جایز نیست؛ چون کسی که دانش کافی ندارد، حدیث را در حدّ ذهن خود می‌فهمد و بعد با معلومات اندک خود آن را تعبیر می‌کند و در این صورت، آیندگان را از نقل حدیث درست محروم می‌کند و این یک نوع خیانت است. علامه مجلسی رحمته‌الله سپس می‌گوید: «بیشتر عالمان ما نقل به معنا را مطلقاً جایز دانسته‌اند؛ اما فقط برای کسی که شروط یک ناقل را داشته باشد و خواص واژه‌ها را بداند و مفاهیم را دریابد تا خللی به گفتار گوینده اصلی وارد نشود». سپس می‌گوید: «با این همه، شکی نیست که نقل کلام معصوم با خود الفاظ اصل در هر حال، اولی است.»

یکی از مهم‌ترین مصادیق نقل به معنا، ترجمه است که معنی را می‌گیرند و به الفاظی دیگر نقل می‌کنند. این کار اگر در زبان اصل صورت گیرد، آن را نقل به معنا می‌گویند و اگر در زبان غیر باشد، آن را ترجمه می‌گویند (و ترجمه فقط و فقط برای کسی جایز است که شرایط مذکور - اطلاع بر همه اصول بلاغی هر دو زبان - را داشته باشد). در این روزگار که کسی نیست که جلوی کسی را بگیرد، ناشران و کاتبان انتشاراتی که این‌ها را ترجمه می‌کنند، خود داند و خیانت خود. به یقین روح صاحبان سخن اصلی، از این کار این‌ها در رنج است.

۱. کافی، همان، ۴۰۳/۱.